



حکمت و آیین رندی

به کوشش دکتر ساموئل دیان

بنیانگذار بنیاد فرهنگی آرمان

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

شمس الدین محمد حافظ، یکی از دو بزرگترین غزلسرایان ایران، در اوایل قرن هشتم هجری قمری پا به عرصه وجود گذاشت. حافظ شناسان، ادیبان، ادب پژوهان و ناموران حافظ شناس کتاب ها، مقالات و تفسیرهای فراوانی درباره این ابرشاعری که عنوان پربر و فاخر و منحصر به فرد مقام «لسان الغیبی» را گرفته است نوشته اند و همچنان خواهند نوشت.

حکمت و آیین رندی

آیین رندی والاترین و الهام بخش ترین پیام حافظ برای دنیای بشریت است. او به اوج رساننده طریقت رندی است که با خصوصیات و فضائلی که توصیف کرده، پیام آور و پایه گذار آیینی است که در آن «رند» نماد انسان کامل «حافظ»، مبشر آیین آزادگی و مفسر راه و روش آزاده زیستن انسان ها است.

نکته ای که مدت ها است ذهن مرا مشغول کرده، این است که اولاً چرا این طریقت بعد از مرگ حافظ به بیراهه رفت، فراموش گشت و ایرانگیر نشد. ثانیاً این آیین آزادگی و آزاده زیستن از طرف مفسران ادبی و حافظ شناسان چرا بعد از مرگ حافظ مغفول ماند و آن طور که بایسته است برای نسل های بعد از او تفسیر و توضیح داده نشد. در اینجا از استادان ارجمند بهاءالدین خرمشاهی، داریوش آشوری، مرحوم استاد دکتر حسین علی هروی، امیر ناصر ملکی که در این زمینه از نوشته هایشان بهره برده ام، سپاس فراوان دارم.

رابطه عرفان و رندی، مهمترین و نیز پیچیده ترین و مشکل ترین نکته در فهم و تفسیر دیوان حافظ است. حال در سفری عرفانی و کوتاه بینیم آیین رندی از دل چه عرفانی زاییده شد و بر چه بنیادی استوار است:

در قرن اول و دوم هجری، تصوف زاهدانه با چهره هایی چون حسن بصری آغاز به رونمایی کرد. اینان زاهدانی ریاضت کش و گوشه گیر بودند دچار خوف بی نهایت از خدا و عذاب آخرت که با زهد ورزی در اندیشه نجات بخشیدن روح خود از این جهان آلوده به گناه بودند. بزرگترین اصل برای زاهدان دنیا گریز و دنیا ستیز، تسلیم مطلق در برابر خدا و کلام خدا بود. بعداً صوفیانی پیدا شدند که در تفسیر اسطوره آفرینش، رابطه دیگری میان انسان و خدا کشف نمودند که عشق بینهایت به خدا را جانشین ترس بینهایت از خدا ساختند. بدین ترتیب صوفیان خوش ذوقی مانند بایزید، ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری و رشید الدین میبدی، عشق انسان به خدا و اشتیاق خدا به انسان را ترویج کردند.

در خراسان این تصوف عاشقانه با تاثیرپذیری از رهبانیت بودایی و آیین های هندی با آمدن صوفیان بزرگی همچون سنایی و عطار و مولوی به اوج نظریه پردازی خود می رسد. بدین ترتیب از دل گفتمان دنیا ستیز و آخرت پرست زاهدانه نخستین، گفتمان عارفانه عاشقانه ای رونمایی می شود که عشق خدا به انسان و متقابلاً انسان به خدا را توصیف کرده و با اشتیاق در انتظار دیدار یار و وصل به منشاء و اصل خویش و پیوستن به آن است.

دیگران از مرگ مهلت خواستند

عارفان گویند نی نی زودتر بیا

در اینجا خوف زاهدانه یکسر جای خود را به شور عاشقانه ای می دهد که ماجرای هیوط به حماسه سفر روح در تن آدم و بازگشت آن به اصل خویش را توجیه می کند. سرتاسر دیوان مولوی و شمس، حماسه بیگانگی روح در این عالم بر اثر جدامانگی از اصل خویش و تمنا و اشتیاق برای بازگشت و وصل دوباره خویش است: «شرح درد فراق و تمنای وصال». در گذار گفتمان صوفیانه به شیراز دگردیسی دیگری از دل آن سر بیرون می آید و آن گفتمان رندانه است که با غزل های شاعرانه و زندگی پرست سعدی و حافظ به اوج می رسد. حال بینم رند چه شخصی است و در مقاطع مختلف تاریخ چه مسیری را پیموده است.

رند کیست؟

تعریفی که برهان قاطع از رندیت به دست می دهد، مردمانی محیل و زیرک و بی باک و منکر و لابلالی و بی قید است. رند، هنجارشکن و بی قید است.

اولین بار در دیوان سنایی است که رند، قدر و منزلت دیگری پیدا می کند.

***خیز و بتا راه خرابات گیر**

مذهب قلاشی و طامات گیر

***مذهب رندان و خدایان دهر**

صحبت اصحاب خرابات گیر

***تا خدمت رندان نگزینی با دل و جان**

شایسته سکان سماوات نگر دی

و نزد خیام:

*هر ناله که رندی به سحرگاه زند
از طاعت زاهدان سالوس به است
*رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین
نه کفر نه اسلام نه دنیا و نه دین
*نه حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین
اندر دو جهان کرا بود زهره این

رند نزد عطار، کلاش و لابلالی و درد نوش:

*من این رندان مفلس را همه عاشق همی بینم
شما یک عاشق صادق چنین بیدار بنماید
*مذهب رندان خرابات گیر
خرقه و سجاده بیفکن زدوش

سعدی و رند:

از دید سعدی، رند، مست و دردی کش نافرزانه و عاشق پیشه و شاهد باز، مخالف با زهد و زاهد و نام و ننگ است:
"من این رندان و مستان را دوست دارم خلاف پارسایان و خطیبان".

*ساقیا می ده که ما دردی کش میخانه ایم
با خرابات آشناییم از خرد بیگانه ایم
گرچه قومی را صلاح و نیکنامی ظاهر است
ما به قلّاشی و رندی در جهان افسانه ایم
خلق می گویند جاه و فضل در فرزانی است

گو مباش این‌ها، که ما رندانِ نافرزانه‌ایم

رندی و مسعود سعد سلمان:

*درون صافی از اهل صلاح و زهد مجوی

که این نشانه رندانِ دردی آشام است

ملامت مکن رندان و ذکر بدنامی

که هر چه پیش تو ننگ است، پیش ما نام است

رندی نزد حافظ:

حافظ با وام گرفتن مفهوم رندی از پیشینیان خود، منطق، آیین و رفتار رندانۀ خود را پی ریزی می کند. هم او است که میراث تاریخی رندانۀ را که از عارفان پیش از خود گرفته دلیرانه با جهان بینی و اندیشه نگری همراه ساخته، با اشاره به نحوه رند زیستن و آیین رندی به کمال می رساند.

ذهنیت حافظ در تمام عمر خود پیگیری روایت اسطوره آفرینش آدم است.

حافظ که خود را انسانی اندیشمند و اندیشه گر می داند در ماجرای ماموریت ازلی یعنی حمل بار امانت جایگاه خود را از شیخ و زاهد و مفتی و محتسب و شاه و وزیر در مکان ویژه مخصوصی می بیند که امتیاز کشیدن بار گران عاشقی در راه بر آوردن خواست معشوق را به دوش می کشد.

رند و آفریدگار:

*آن نیست که رندی را بشد از خاطر

کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد

«انسان کامل - رند» حافظ زندگی و رفتار خود را در پرتو آن سرنمون ازلی و تقدیری که «کارفرمای قدر» برای او رقم زده است، معنا و توجیه می کند. در اسطوره آفرینش در آن کارگاه که فرشتگان مشغول سرشتن گل آدم هستند، در آن لحظه ای که ساقی (یار - دوست - معشوق) لب بر لب وی نهاده و از روح خود در او دمیده، همان دم که چشمش گوشه ای از جمال یار را دیده و هستی زندگی را از لب او برچیده، داستان دلدادگی پرشوری آغاز

حکمت و آیین رندی

می شود و آدم، عشق ورزیدن به جمال محبوب ازلی را به جان می خرد. بدین سان، آدم حامل یار امانتی می شود که به خواست معشوق برای تجلی بزرگی و زیبایی و عظمت او رهسپار کره زمین می شود.

***در ازل پرتو حسنت به تجلی دم زد**

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

***در ازل داده است ما را ساقی لعل لب**

جرعه جامی که مدهوش آن جامم هنوز

حافظ در ماجرای ماموریت ازلی یعنی حمل بار امانت و عشق پرشور و وفاداری تمام به معشوق، طریقت رندی یگانه انسانی (رند) را می بیند که در برابر شیخ و مفتی و محتسب و شاه و وزیر در جایگاه بالاتری قرار دارد. غزل های او بازگوکننده سفر روح و زندگی شمس الدین محمد حافظ شیرازی و ماجراهایی است که بر او می گذرد و اصلی ترین آن ها کشیدن بار امانت و سرسپردگی عاشقانه به معشوق ازلی می باشد.

***حافظ گمشده را با غمت ای جان عزیز**

اتحادی است که در عهد قدیم افتاده است

حافظ در این ماجرا، عاشق پاکبازی است که عشق ورزیدن به جمال محبوب ازلی را به جان می خرد و به خواست او زندگی فرشته وار بهشت را فرو گذاشته، برای تجلی زیبایی یار رهسپار عالمی شود که پر از خطر، بلا، رسوایی و خوش خوارگی است. او در مقام عاشق پاک باز و نماینده برگزیده محبوب ازلی با جسارت و دلیری در افشاگری و رسوا کردن واعظ و زاهد و شیخ که با تظاهر به پرهیزکاری مردم را فریب داده و در خلوت آن کارهای دیگر انجام می دهند، هرگز درنگ و پروا نمی کند.

رندی و زهد:

***یارب آن زاهد خود بین که به جز عیب ندید**

دود آهیش در آینه ادراک انداز

***برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر**

که ندادند جز این تحفه به ما روز الست

* ما اهل زهد و توبه و طامات نیستیم

با ما به جام باده ی صافی خطاب کن

ما پیش از حافظ و نه بعد از آن کسی را نمی شناسیم که با جسارت و دلیری بسیار با تکیه بر فضائل و خصوصیات انسانی سر از مذهب رندی درآورده باشد که اساس آن بر بی آزاری، عشق به طبیعت، ستایش زندگی، پرهیز از زندگی زاهدانه و پالایش خودپرستی ها و هوسمندی ها و درنده خویی ها در پالایشگاه خرد و دانایی است. او ابرناسانی را معرفی می کند که با پرهیز از مردم آزاری، و نفی کشتن و شکنجه دادن و حتی آزردن دشمنان خود، آیینی را معرفی می کند بر اساس مدارا، شکیبایی، تساهل و بردباری و بر پایه کرم و لطف خطاببخشی و مستانه فریاد می زند:

*مباش در پی آزار کسی و هر چه خواهی کن

که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

*وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافری است رنجیدن

حافظ مفهوم رندی را نیز در مقابل زهد و ستیز دائمی با زاهدان زمینی با طیف و نگرش های مختلف در اشعار خود منعکس کرده است.

*سال ها پیروی مذهب زندان کردم

تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم

زاهدان در حقیقت، کارشان جدایی انسان از خدا تزویر و دغل کاری در کارهای خدا، جدا کردن عاشق و معشوق سواری از گرده مردم و خوار کردن طبیعت و نعمات زندگی و دوگانه انگاشتن روح و جسم است. زاهد با تظاهر، گفتارها و رفتارهای ریاکارانه، خود را میانجی بین خدا و انسان معرفی می کند. در حکمت و زندگانی زندانه، نزدیک ترین فرد به آفریدگار خود رند است، نه زاهد خودبین و دغلکار. در آیین رندی، رابطه انسان با آفریدگار

حکمت و آیین رندی

براساس کوشش و کوشش دوجانبه ای است که بنیاد آن بر عشق و عنایت معشوق است. ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود.

***فرصت شمار طریقه رندی که این نشان**

چون راه گنج بر همه کس آشکار نیست

یکی دیگر از ویژگی های رندی زیرکی و هوشیاری است. او رندانه از دام اعمال ریاکارانه زاهدان فرار می کند.

***مرغ زیرک به در خانقه اکنون نپرد**

که نهاده است بهر مجلس وعظی دامی

رند، زندگی پرست و اهل خوشدلی و شادخواری است، او در گذران کوتاه عمر، شاد زیستن، آسان گذراندن، تحمل سختی ها و ناشادی ها و پیکار با ناامیدی ها را توصیه می کند.

***ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی**

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد

***با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام**

نی گرت زخمی رسد آئی چو چنگ اندر خروش

رند، خرابات نشین و میخواره است:

***میخواره و سرگشته و رندیم و نظر باز**

وان کس که چو ما نیست در این شهر کدام است

***من اگر رند خراباتیم اگر حافظ شهر**

این متاعم که همی بینی و کمتر زینم

***دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما**

چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما

*عافیت چشم مدار از من میخانه نشین

که دم از خدمت رندان زده ام تا هستم

*عاشق و رندم و میخواره به آواز بلند

وین همه منصب از آن حور پری وش دارم

*مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی

چرا ملامت رند شرابخواره کنم

جایگاه و زیستگاه زاهد، مسجد است و خانقاه. جایگاه آدم دیر مغان، خرابات و میخانه است. رویداد گذار از مسجد به میخانه یا از خانقاه و صومعه به خرابات و دیر مغان اشاره به اسطوره هبوط و فرود انسان از دنیای آرام و بدون عشق و بدون حسانیت بالا و کوچ به خرابات زمین، سرزمین عشق و دلدادگی و جایگاه گناهکاران است که در آن شور و نشاط زندگی و همچنین درد و رنج و ناامیدی در جریان است.

*دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمانانه زدند

رند در آیین رندی، سکونت در دیر مغان و خرابات را بر مسجد و صومعه و خانقاه ترجیح می دهد. جایگاه مستان و می پرستان و سرخوشان و رندان و هوشیاران، همین عالم خاکی است نه خانقاه و صومعه که جایگاه زاهدان زندگی ستیز، ریاکار عبوس و خشک دماغ است.

*در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست

مست از می و میخواران در نرگس مستش مست

*دلیم از صومعه بگرفت و خرقة سالوس

کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا است

*حافظا روز اجل گر به کف آری جامی

یک سر از کوی خرابات برندت به بهشت

*رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است

حیوانی که ننوشد می و انسان نشود

رند، دشمن تزویر و ریا است:

*حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

*نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ

طریق رندی و عشق اختیار خواهیم کرد

*در میخانه ببستند خدا را میپسند

که در خانه تزویر و ریا بگشایند

ملامتی و حافظ و رندی:

حافظ از آنجا که نگرش ملامتی دارد به رسوم و هنجاری های جامعه زمان خود اعتنایی ندارد.

*دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست

گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست

از قول نجم الدین رازی، ملامتی به آن معنا است که نام و ننگ و مدح و ذم و رد و قبول خلق برای او یکسان است و به دوستی و دشمنی خلق فربه و لاغر نشود، این اضداد را یک رنگ شمرد و به قول استاد فروزانفر "هرگاه آدمی در ریاضت به کمال برسد، تکالیف شرعی ساقط می شود و همه چیز بر او حلال است".

*مکن به چشم حقارت نگاه در من مست

که آبروی شریعت بدین قدر نرود

*دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست

گفت با من منشین کز تو سلامت برخاست

رند ضد صلاح و تقوی و توبه است:

*چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را

سماع و عظم کجا نغمه رباب کجا

*صلاح و توبه و تقوی زما مجو حافظ

ز رند و عاشق و مجنون کسی نجست صلاح

رند، نظرباز و شاهد باز است:

نظرباز کسی است که به نگاه به زیبا رویان میل و عادت دارد «رد و بدل نظر بین عاشق و معشوق».

*حافظ چه شد ار عاشق و رند است و نظر باز

بس طور عجب لازم ایام شباب است

*میخواره و سرگشته و رندیم و نظر باز

وان کس که چو مایست در این شهر کدام است

*در نظر بازی ما بیخبران حیرانند

من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

*من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم

محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

*کمال دلبری و حسن در نظر بازیست

به شیوه نظر از نادران دوران باش

*هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بود
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
*از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند
*ساقی بیا که عشق ندا می کند بلند
کان کس گه گفت قصه ما هم ز ما شنید
*مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند
که اعتراض بر اسرار علم غیب کند

*حافظ ار چه عاشق و رندست و نظر باز
بس طور عجب لازم ایام شباب است
*زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است
عشق کاری است که موقوف هدایت باشد
*تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول
آخر به سوخت جانم در کسب این فضائل
*عاشق و رند و نظر بازم می گویم فاش
تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

رندی و قلندری:

استاد فروزانفر در تعریف قلندران چنین می گوید: "قلندران که از ملامتیه منشعب شده اند، امور منافی شرع را برای قهر نفس روا می دارند. نوعی بی پروایی و بی اعتنایی به ظواهر شرع، ترجیح باده گساری بر طاعت ریایی و فریبکاری زاهدان". دکتر غنی یکی از نشانه های قلندری را تراشیدن موی سر ذکر می کند که البته برای قلندر شدن تراشیدن موی سر و ریش کافی نیست، باید نکته ها و ظرافت های بسیاری را که آداب این فرقه مقرر داشته، رعایت کرد.

***هزار نکته باریکتر از موی اینجا است**

نه هر که سر بترشد قلندری داند

***بر در میکده رندان قلندر باشند**

که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

***سوی رندان قلندر به ره آورد سفر**

دلق بسطامی و سجاده و طامات بریم

رند جایگاه بلند و افتخارآمیزی دارد. حافظ بر جوهر اندیشه گری خود بر نمونه آرمانی خود انسان آزاده و کامل را به نام «رند» برگزیده است که آسان به دست نمی آید. باید بتواند هوس ها و آزمندی ها و درنده خوئی های خود را از صافی پالایشگاه خرد و دانایی عبور داده و مهار نماید. رندی یعنی صاف و شفاف، یکره و بی آزار و آزاده زیستن. رند، عوام فریبی و ریاکاری زاهدان را - که سالوسانه و به طور نمایشی ادعای پارسایی و کشتن نفس دارند، ولی خود پای بند آن نیستند و چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند - افشا کرده و با آنان در ستیز دائمی است. رند در آیین رندی آن چنان جایگاه رفیعی دارد که نام او با ولی یکسان ذکر شده است.

***فرصت شمر طریقه رندی که این نشان**

چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست

***روز نخست چون دم به رندی زدیم و عشق**

شرط آن بود که جز ره این شیوه نسپریم

*رندان نشسته لب را آبی نمی دهد کس
گویی «ولی» شناسان رفتند از این ولایت
*در سفالین کاسه رندان به خواری منگرید
کاین حریفان خدمت جام جهان بین کرده اند
*به همنشینی رندان سری فرود آور
که گنج هاست در این بی سر و سامانی

سرانجام رندی، رستگاری و بی نیازی است:

رند به مدد خرد و دانایی به پادشاهی بی نیازی رسیده است. او با شکستن دیواره های منیت به جز میدان عشقبازی هر بازی دیگر را از جمله بازی های قدرت و ثروت و سودای سروری و مال اندوزی را به هیچ دانسته و انحراف از زندگی آزادمنشانه رندانه می داند.

با زندانی کردن طمع وزی و زیاده خواهی به شاهراه حقیقت و فراخنای عزت نفس رسیده و به پادشاهی عزت نفس راه پیدا کرده است.

*من که دارم در گدای گنج سلطانی بدست
کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
*مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع
بسی پادشاهی کنم در گدایی
*سال ها پیروی مذهب رندان کردم
تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم

پایان سخن

بعد از مرگ حافظ، زاهدان ذغلباز و فریبکار با برچسب زدن عنوان کافری به حافظ، با افترای نامسلمانی به او با مهندسی افکار عوام بر مبنای تهمت لامذهبی به لسان الغیب تمام اعصار، شخص خواجه شمس الدین محمد حافظ توانستند پیام طریقت رندی را که می توانست و می تواند راهگشای جامعه ما به تفاهم، دوستی، تساهل، انسان دوستی و مخصوصاً بی آزاری باشد، در حمام فین متعصبان و خرافه پرستان کشتند، به بیراهه بردند و خاموش کردند. اکنون که ظلم، تزویر و ریا، دروغگویی، بی اعتمادی، بی اخلاقی و زیاده خواهی بر کشور حکمفرما شده است، وظیفه و مسئولیت آشنایان و معتقدان به طریقت رندی، حافظ شناسان، مصلحان اجتماعی، ایران دوستان و آینده نگران آن است که کاخ بلند و انسانی و پر از محبت و عشقی را که حکمت و طریقه رندی در مسیر انسان دوستی، عشق، شاد زیستن و بی آزاری، ترویج کرده است، تفسیر و معرفی کرده، شاید چراغ روشنی گردد که در پیچ و خم ها و تنگناها، بی عدالتی ها، تاریکی ها و آشفتگی ها راهنمای جامعه به سوی روشنایی و زندگی بهتری باشد.

نوروزتان شاد و سال های پر از شاد و محبت و نیکبختی برایتان آرزو دارم.

دکتر ساموئل دیان

لس آنجلس،

نوروز ۱۳۹۹